«جاناتان دم»؛ کارگردانی با سه هویت مستقل

● ترجمه و گردآوری: وصال روحانی

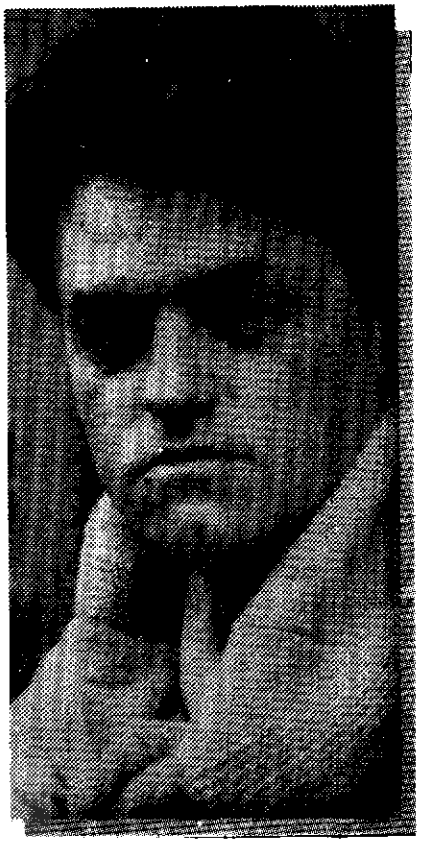

زمانی که در ماه مارس سال ۱۹۹۱، برای نخستین بار در تماشاخانه‌های آمریکا و کانادا، فیلم استثنایی «سکوت بره‌ها» (Silence of the Lambs) عرضه شد، بدلیل وابسته بودن جزء جزء این فیلم به بافت وجودی کارگردانش «جاناتان دم» (Johnathan Demme) مشخص بود که این اثر سر و صدای زیادی بپا خواهد کرد و حتی اگر موفقیت‌های بزرگ هنری کسب نکند ـ که اکثر فیلمهای «دم» این ویژگی را داشته‌اند ـ دست کم مانند آثار قبلی او موجی از احساسات و عکس‌العمل‌های مثبت و منفی را برخواهد انگیخت. با این وجود و برغم این پیش‌آگاهی، آنچه پیرامون «سکوت بره‌ها» بپا شد، نه سر و صدایی همانند فیلمهای قبلی دم که انقلابی از عواطف و واکنش‌های تحسین‌آمیز بود، امروز در آستانه‌ی بهار ۱۹۹۳، کمتر کسی می‌تواند ادعا کند که «سکوت بره‌ها» یك اثر کلاسیك هنری است که بواقع چنین نیز نیست. اما در عین حال کمتر سینماروییی یافت می‌شود که تأثیرگذاری این فیلم و خط ویژه‌ی فکری کارگردان نوجویش را انکار کند. براستی «سکوت بره‌ها» چیست؟ فیلمی معمولی از تبار آثار ترسناك علمی ـ تخیلی (Science Fiction) که این روزها نمونه‌هایش، بازارهای فیلم آمریکا و اروپا را قبضه کرده‌اند و یا اثری ژرف‌نگر و عمیق‌تر که احساسات عجیب سازنده‌اش را توصیف می‌کند؟ بیننده‌های آثار «دم»، سالها عادت کرده بودند که با تم‌های شوخی و در عین حال بسیار جدی فیلمهای او، خود را وفق دهند. «سکوت بره‌ها» در عین اینکه با تکیه بر گرایش‌های عجیب کاراکتر «دکتر هانی بال لکتر» (با بازی بسیار جالب آنتونی هاپکینز) همان خط آشنای متمایل به طنز را تعقیب می‌کند، اما جدی‌تر از هریك از آثار قبلی «دم» است. این فیلم، کاوشی عمیق در گرایش‌های عجیب بشر در آستانه‌ی قرن بیست و یکم است. بشری که در جهان غرب، ارضای روانی را نمی‌شناسد و بر اثر معادلات فسادگرایانه‌ی این جامعه، رو به جنایت می‌کند. کسی نمی‌داند در پشت قیافه‌ی آرام این مردمان چه می‌گذرد. اما گذشت زمان نشان می‌دهد که «هانی بال لکتر»، پزشکی است که به غیرمتعارف‌ترین جنایات روی می‌آورد و «کلاریس استرلینگ» (با بازی جالب جودی فاستر) مأموری در سازمان «اف.بی.آی» است که برخلاف آنچه از کارمندان بسیار جوانی همانند او انتظار می‌رود، قدرت مقابله با شر را دارد. «سکوت بره‌ها» در ظاهر قصه‌ی تقابل اهریمن در سیمای این پزشك دیوانه و تیکی در هیأت این مأمور وظیفه شناس است، اما اگر واقع‌بین باشیم این قصه‌ای است که «دم» برای توصیف همه گرایش‌های جنایت‌پرور غرب مورد استفاده قرار داده است. «سکوت بره‌ها» در راضی کردن مردم ومنتقدان به یك اندازه موفق بوده است. آمار می‌گوید که این فیلم طی ۱۱ ماه اخیر، ۱۱۳ میلیون دلار فروش در آمریکا و کانادا و بیش از ۲۲۰ میلیون دلار فروش در کل جهان داشته است. و همه‌پرسی‌ها به ما یادآور می‌شود که مجمع منتقدان نیویورك و مجمع منتقدان لس‌آنجلس، دو سازمان بسیار عمده‌ی تشخیص صلاحیت فیلم، این اثر را به عنوان بهترین فیلم سال (۱۹۹۱) انتخاب کرده‌اند. در زمان اعلام کاندیداهای دریافت جوایز اسکار نیز «سکوت بره‌ها» بدون سهم نماند و نامزد شدن این فیلم برای کسب چند جایزه، از محبوبیت کار «دم» نزد بزرگان آکادمی علوم سینمایی سخن می‌گفت.

چند منظور و چند خط

اما براستی جاناتان دم و کارش را چگونه می‌توان توصیف کرد؟ وقتی مردم درباره‌ی فیلمهای او صحبت می‌کنند، احیاناً چند منظور و چند خط فکری را مورد اشاره قرار می‌دهند. به نظر می‌رسد که طی دهه‌های اخیر، ما شاهد کار و فعالیت و تأثیرگذاری چند «جاناتان دم» بوده‌ایم. او مردی است که با گذشت زمان، تغییرات چشمگیری در کار خود بوجود آورده است.

«دم» در لانگ آیلند آمریکا بدنیا آمد و در فلوریدا بزرگ شد. او مانند مارتین اسکورسیسی دیگر سینماگر مطرح دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و خالق آثاری چون «خیابانهای پائین شهر»، «راننده تاکسی»، «گاو خشمگین»، «سلطان کمدی» و «رفقای خوب»، نوجوانی خود را در دهه ۱۹۶۰ سپری کرد. این دو شیفته‌ی سینما و موسیقی‌های سرخوش زمان بودند. آنچه جاناتان دم را به سمت فیلم و فیلمسازی آورد، نه تقدیر بود و نه شوقی مانند اشتیاق مفرط اسکورسیسی به خلق آثار عمیق. شاید دم همان طور به این ورطه کشیده شد که کاراکترهای فیلمهایش بر اثر اقبال و چرخش روزگار جذب اینجا و آنجا می‌شوند. این نکته‌ی پایه و اولیه را در نظر بگیرید که دم، در آغاز می‌خواست حقوقدان بشود، اما حین تحصیل در کالج، اشتیاقش را به این رشته از کف داد و مدتی بعد خود را در چارچوب کار فیلمسازی یافت. قدم اول او در راه فیلمسازی، تجزیه و تحلیل آثار سینمایی در کالج‌های تحصیلی و برپا کردن کنفرانس‌هایی در این زمینه بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰، او کار بازاریابی را برای برخی دست‌اندرکاران فیلم وسینما شروع کرد. این زمان را شاید بتوان دوران اوج شکوه برای بزرگان

استودیوهای فیلمسازی دانست. مدتی بعد، جاناتان دم یکی از اعضای گروه «راجر کورمن» شد. شاید او می‌خواست با اینکار، نوعی خاص از فیلمسازی را یاد بگیرد. زمان به اوایل دهه ۱۹۷۰ مربوط می‌شد. در لشگر ویژه‌ی راجر کورمن که هنوز اکثریت، او را پادشاه فیلمهای «بی» (منظور سازنده‌ی موفق فیلمهای درجه دوم، اما پرفروش است) می‌دانند، «دم» در ظاهر کارگری ساده بود، اما او چشمانی تیز داشت. شاید او می‌خواست خصوصیات کورمن را برای آینده‌ی کاری خویش به عاریت بگیرد.

پس از این مقطع

در آن سالها، دم در لندن زندگی می‌کرد. اما او به آمریکا سفر کرد تا فیلمنامه‌ی «فرشته‌ها به دشواری یافت می‌شوند» (محصول سال ۱۹۷۲) را بنویسد و در تهیه‌ی آن نیز دست داشته باشد. سپس به فیلی پین سری زد تا «جعبه‌ی داغ» (۱۹۷۲) را نیز بسازد. آنگاه به سال ۱۹۷۴ به لس‌آنجلس رفت و در آنجا به حرفه کارگردانی مشغول شد. از این مقطع بود که «جاناتان دم» از نوع اولی که می‌شناسیم، شروع به شکل‌گیری کرد. در این زمانها بود که آثاری چون «گرمای محصور شده» و «جنگی دیوانه‌وار» با قلم او روانه‌ی بازار شد. جاناتان دم مدل دوم، بلافاصله در همین زمانها ساخته شد و چنین خط و ربطی را دنبال می‌کند: آنهایی که در همه‌ی امور زندگی پیرو منطق هستند، او را توصیف‌گر خونگرم زندگانی مردم غیرمتعارف در شهرهای کوچك آمریکا توصیف می‌کنند. در کار او، نشانه‌های روشنی از گرایش به انسانیت و اصول غنی آن و عشق به زندگی شیرین و سرشار از لطایف دیده می‌شود. چنین حالاتی را در کارهای «دم» می‌توان به وضوح از زمان ساختن فیلم «باند شهروندها» (۱۹۷۷) تا زمان عرضه‌ی فیلم یك ساعته‌ی تلویزیونی «این بار من که هستم» مشاهده کرد. در این فیلم کم دیده شده‌ی تلویزیونی، چهره‌هایی همچون «کریستوفر واکن» و «سوزان سارandon» ایفای نقش می‌کردند. در همین حدفاصل زمانی است که «دم» به ساختن فیلم بسیار محبوب، اما بسیار غیرعادی خود؛ «ملوین و هوارد» (۱۹۸۰) همت گماشت. شکل‌گیری شخصیت بعدی جاناتان دم که به علت کوتاه بودن مدتش، نمی‌توان آنرا «دم از نوع سوم» تلقی کرد، به مسافرت او به هالیوود مربوط می‌شود. او به این شهر رویاسازی رفت و در آنجا، جنگ قدرتی را با بعضی بزرگان این صنعت براه انداخت و روایت می‌کنند که در این جنگ، او استعدادهایش را در معرض هلاکت قرار داد. از قصه‌ی فیلم بسیار خوب، اما بسیار تغییریافته‌ی «سوئینگ شیفت» (۱۹۸۳) سخن می‌گوییم. «دم» برای ایفای یکی از سه نقش اصلی این فیلم، «گولدی هاون» هنرپیشه مشهور زن آمریکایی را برگزید. و یا بهتر است بگوئیم گولدی هاون او را برای کارگردانی فیلمی که می‌خواست با شرکت خودش ساخته شود، انتخاب کرد؟! به هر طریق دم این فیلم بسیار جذاب را با حضور هاون، کورت راسل و کریستین لاتی ساخت. اما بعداً در غیاب او، در حرکتی به سرکردگی خود گولدی هاون: بخش‌های عمده‌ای از فیلم او را از نوار درآوردند، عوض کردند، صحنه‌های جدید بجایش گرفتند و بسیاری از قسمت‌های قصه را به نوعی دیگر جلوه دادند! فیلم به شکلی ادیت و عوض شد که «دم» شش ماه بعد از اتمام کارش مطلقاً نمی‌توانست مدعی شود که این اثر، کار اوست! «سوئینگ شیفت» ساخته‌ی دم، پیش از آنکه گولدی هاون و یارانش در آن دست ببرند، فیلمی استثنایی بود و سرشار از لحظات پرامید و پرتحرکی بود که معمولاً فقط در کارهای او می‌توان سراغ کرد. در عین حال، عده‌ای آنرا سیمای تاریك شب‌های «دم» و توصیف سیاه‌ترین حالات روانی او می‌دانند، حالاتی که با چشمهای پرامید «دم»، به روشنی می‌گرایند.

عواقب و پی‌آمدهای آن

جنگ قدرتی که براثر «سوئینگ شیفت» در گرفت و عواقب و پی‌آمدهای آن، دم را به شدت خشمگین کرد و ایده‌های جدیدی به او بخشید. او از خیر زندگی در هالیوود و لس‌آنجلس گذشت و به نیویورك که پایگاه کاری‌اش تا پیش از سال ۱۹۷۸ بود، بازگشت از این مقطع به بعد بود که «جاناتان دم مدل سوم»، شروع به تحقق یافتن کرد... کارهای او، از این زمان به بعد، هنوز هم می‌شد همان جملات مخصوص و همان فعالیت‌های ویژه‌ی کاراکترهای روایات او را به تماشا نشست. اما منتقدانی که تا دیروز برای توصیف او، بیشتر کلمه‌های «غیرقابل لمس» را بکار می‌بردند، از آن پس به عبارات و واژه‌های جدیدی روی آوردند. واژه‌هایی همچون، «حومه‌نشین»، «ضد قوانین شهری»، «بی‌خیال»، «هرج و مرج طلب»، «بی‌عقل» و «منفی». بهرحال بد نبود در میان آن عبارت‌سازان کسی یافت می‌شد و او را «پایین شهرنشین» خطاب می‌کرد و هر آنچه را که او در فیلمهایش نشان می‌داد، براستی نشانه‌ی همین گرایش به اصول حاکم در مناطق کم درآمد شهر منتسب می‌کرد. اداره‌ی «دم» و جایی که او بعنوان دفتر کارش تعیین کرد، در یکی از پایین‌ترین مناطق شهر نیویورك قرار دارد و برخی می‌گویند که «دم» دوست دارد به هر طریق در لبه‌ی حادثه و در مرز رودررویی‌ها زندگی کند. دوره جدید کار دم، به سال ۱۹۸۴ و با ساخت و عرضه‌ی فیلم «دست از پا مفهوم بودن بردار» شروع شد.

جاناتان دم از سال ۱۹۸۴ به بعد، به شکلی مستقیم خود را درگیر مسایل سیاسی نیز می‌کرد و بیش از همه می‌شد رد پای او را در مسایل ضدتبعیض نژادی دید. کارگردانی نمایش ویدیوئی «سان‌سیتی» در همین ارتباط بود. از سوی دیگر، دم می‌کوشید از وضع سیاسی در هائیتی اطلاعاتی را به مردم برساند و موزیك و فرهنگ ویژه‌ی این خطه را نشان دهد. گرایش به موزیك روز، نزد دم تا به آنجا پیش رفت که برای گروههای موسیقی دیگری مانند «نیواوردر» و «فاین یانگ کانی بالز» نمایش‌هایی تلویزیونی را ساخت و در نمایش وسیع دیگری، که گروهی از کارگردانان بزرگ با تکیه برموسیقی کول پورتر تنظیم کردند، مشارکت کرد.

به‌مشکلی گسترده

اما این همه گرایش‌های جنبی وقت‌گیر، دم را از ساختن دو فیلم پر سروصدا و محبوب «یك چیز وحشی» (۱۹۸۷) و «زن گانگسترها» (۱۹۸۸) بازنداشت. این دو فیلم، به شکلی گسترده نشان دهنده‌ی حس عمیق دم در مورد نکاتی همچون شهرنشینی و طبایع و گرایش کاراکترهای قصه‌هایش به اتفاقاتی عجیب و حضور کوتاه مدت چهره‌هایی مانند جان واترز، فیلمساز معروف و خالق آثاری چون «هیراسهری» و «کرای بیبی» و همچنین دیوید یوهان سن و ال لوئیس است. موسیقی متن این فیلمها ترکیبی از موزیك‌های متنوعی از مناطق مختلف قاره آمریکا و ملتهای لاتین است و هر آنچه را که خود دم به عنوان موزیك جذاب دوست دارد، در این فیلمها تهیه و عرضه می‌شوند. داستانهای این دو فیلم نیز به نوعی تنظیم شده است که انگار هر اتفاقی را در آن می‌توان به انتظار نشست. در طول دو فیلم، پیوسته شاهد خلق رخدادهایی عجیب و متوالی هستیم. بعضی کاراکترها، دیوانه مسلك‌اند و معلوم نیست زندگی و حرکات‌شان شوخی است، یا جدی و بعضی دیگر، با نوع مخصوص لباس پوشیدن و حرف زدنشان، طوری رفتار می‌کنند که بیننده به صحت آنچه می‌بیند و به جدی بودن یا نبودن کارگردان، شك می‌کند. در «یك چیز وحشی» «ملانی گریفیت»، «جف‌دانیلز» و «ری لیوتا» بازی می‌کنند.

قصد جدایی

در «زن گانگسترها» که در اواسط تابستان ۱۹۸۸ عرضه شد و برخلاف انتظار همگان قریب به ۸۰ میلیون دلار فروش کرد، میشل فایفر همسر یکی از سران باندهای گانگستری در نیویورك است که از زندگی سراسر آلودگی شوهرش (با بازی دین استاك ول) و دوستان شوهرش به تنگ آمده است و قصد جدایی از او را می‌کند. ماتیومودین هنرپیشه جوان

آمریکایی، کارآگاه پلیس است که برای افشای خلافکاریهای کاراکتر دین استاك‌ول، او و همه‌ی وابستگانش ـ و لاجرم میشل فایفر ـ را زیرنظر دارد. باز هم در ماجرایی که قرار است بسیار جدی باشد، بیننده از تندی برخورد کارآگاهان پلیس با سرکرده‌های گروههای گانگستری هیچ اثر و نشانی نمی‌یابد. زندگی سرشار از رفاه میشل فایفر همراه با همسران تایر «گانگسترها» در یك ربع اول فیلم، و هنر و بدعتی که «دم» برای توصیف روابط آنها بکار می‌برد در سینمای مدرن روز جهان، یك استثنا به حساب می‌آید. اما استثنای دیگر و بزرگتر را دم با پرداخت به پروژه‌های فیلم «سکوت بره‌ها» خلق کرد. در این فیلم، دم از همیشه جدی‌تر بنظر می‌رسد و چنان سوژه تکان‌دهنده‌ای را بر پرده سینما به نمایش درمی‌آورد که نظایر آنرا فقط از بزرگان سبك فیلمهای علمی تخیلی و ترسناك می‌توان انتظار داشت. اینکه چنین فیلمی با مضمونی این همه تند و هیجان‌انگیز ساخته شود، هیچ جای تعجبی ندارد، چون سینمای روز آمریکا مملو از آثاری از این دست است. اما اینکه دم طناز و نکته پرداز و خالق آثاری نیمه سبك و نیمه جدی و همیشه طنازانه همچون آثار یاد شده در پیش، به تهیه چنین اثری مشغول شود بزرگترین شگفت سینمایی سال تلقی می‌شود، حقیقت آن است که خواندن کتابهای علمی ـ تخیلی « توماس هریس» «خالق سکوت بره‌ها»، به منزله‌ی منتقل شدن از جهان قابل لمس و معمولی فعلی به دنیایی بسیار تیره است.

رازداران جنایت پیشه

دنیایی که در مغز آدمی حك شده و با کلماتی چون «اینجا در انتظار هیولاها باشید» نقش بسته است در رمانهای غریب هریس، خواننده با شماری از رازداران و رازسازان جنایت پیشه همسو و مسافر می‌شود. در این رمانها، قاتلانی حرفه‌ای را می‌یابیم که پس از رسیدن به مقصود، حتی آدمخواری (!) هم می‌کنند و بدنبال ارواحی می‌گردند که ممکن است در اینجا و آنجا سرگردان باشند! در دو داستان معروف او با نامهای «اژدهای قرمز» و «سکوت بره‌ها»، جالب‌ترین کاراکتر و در واقع شخصیت اول، دکتر هانی بال لکتر است. او صاحب اشتهای انسان‌های اولیه برای خوردن گوشت انسانهای امروز (!) و قوه فکری خارق‌العاده و خلاقیت یك دانشمند دیوانه است. نمونه‌ی او را می‌توان با جنایاتی کمتر توصیف شده در قصه‌های «دکتر مابوزه» در دهه ۱۹۲۰ نشان کرد. برخی نکته‌پردازان طنزگرا می‌گویند که دکتر لکتر، نتیجه‌ی ادغام کاراکترهایی چون شرلوك هولمز و دکتر منگل در ذهن توماس هریس است. به هرحال دکتر لکتر چیزی است فراتر از زمان خود و بهتر از سایرین می‌اندیشد. در بیشتر زمان قصه طی هر دو کتاب اژدهای قرمز و سکوت بره‌ها، کاراکتر او را در زندان ـ و یا بهتر بگوییم قفس ـ می‌بینیم که پیوسته ماموران پلیس در حال مذاکره با او هستند تا حقایق را اززیر زبان او بکشند و قاتلان جدیدی که در پی یافتن مرادی برای خود هستند (!) او را سرکرده‌ی خود دانسته و تکامل درونی خود را در اجرای خواست‌ها و ایده‌های او می‌یابند. به نظر این تبهکاران، هانی بال لکتر، حد کمال جنایت‌پیشگی (!) است و باید او را سرمشق زندگی دانست! نکته‌ی مهمتر از دید سینمایی، این است که رمانهای توماس هریس و حس عجیب خونخواهی او به شکلی درخشان توسط سینماگران زمان مورد بازآفرینی قرار گرفته است و از این طریق جلوه‌های سینمایی تابناکی از ایده‌های او خلق شده است. در سال ۱۹۸۶ بود که مایکل‌مان فیلم بسیار ترسناك «شکارچی مردم» را از روی کتاب «اژدهای قرمز» او ساخت و امروز «سکوت بره‌ها»ی جاناتان دم، یك بازسازی تکان‌دهنده‌تر به شمار می‌آید. با اینکه هر دو فیلم، صداقت و امانتداری زیادی نسبت به منبع و قصه‌ی اولیه خودنشان می‌دهند، در عین حال هر کدام به نمایش درآورنده‌ی خط فکری و بافت وجودی کارگردان خود نیز هستند و به این شکل است که می‌توان مدعی شد هر دو به شکلی کاملاً متفاوت حرکت می‌کنند و به بار می‌نشینند.

پیوسته در تحرك

«سکوت بره‌ها» برخلاف آنچه در «شکارچی مردم» دیده می‌شود، کاراکترهای قصه‌ی خود را پیوسته در تحرك نگه می‌دارد و از اولین تا آخرین نما، حرکات لحظه‌ای پایان نمی‌یابند. حتی موقعی که کاراکترها، از کارآگاه جوان زن، کلاریس استرلینگ، گرفته تا هانی بال لکتر معروف، جایی نشسته و به مدت ۵ دقیقه بی‌حرکت در حال صحبت با هم هستند. «سکوت بره‌ها» می‌گوید که یکی دیگر از پیروان این پزشك دیوانه، در حال شکل دادن به شخصیت جنایتکار خود و ارتکاب سری قتل‌هایی مدهش است. کارآگاه جوان، استرلینگ که در پی این قاتل است، دست نوازش معنوی دو پدر را برروی سر خود می‌بیند که یکی از آنها برخلاف انتظار، خود هانی بال لکتر است! او که در زندانی تنگ گرفتار آمده است و پلیس برای یافتن قاتلی بزرگ و جدید درصدد گرفتن اطلاعاتی از اوست، نقشی همانند یك پدر راهنما را برای استرلینگ پیدا می‌کند و نه تنها به او یاری می‌رساند تا این جانی را بیابد، بلکه به تکوین شخصیت درونی و خصوصی و اجتماعی وی نیز همت می‌گمارد. برخوردهای این دو طی این فیلم که از همان سکانس اول آغاز می‌شود و تا سکانس پایانی به طول می‌انجامد، از زیباترین و جذاب‌ترین صحنه‌های سینمای ۱۹۹۱ به شمار می‌آید، و در همان دیدار اول است که لکتر موفق به کشف گرایش‌ها و برش‌های درونی کارآگاه استرلینگ می‌شود. شاید در ابتدا، استرلینگ از تماس با لکتر احساس رضایتی نمی‌کند و بیش از آنکه استرلینگ از طریق این مکالمه حقایق را کشف کند، این لکتر است که از لابلای کلام او، احساسات درونی این زن جوان را می‌یابد. تمامی اصول بنیادین فیلم، یك ویژگی مشترك را دارند و آن، علاقه‌ی وافر هر دو کاراکتر اصلی فیلم برای لمس حقایق است. با این تفاوت که یکی بیرون از زندان و لطمه ندیده از زیانهای قانون شکنی برای تکامل حقیقت وجودی خود می‌کوشد و دیگری بند و زنجیر تخطی از قوانین را بردست و پای خود می‌بیند. اما در لابلای مکالمات پایان ناپذیر لکتر و استرلینگ، این حقیقت بزرگ و تند نهفته است که لکتر می‌کوشد از ماجرای تعقیب و شناسایی قاتلی جدید بنام بوفالو بیل، برای رها کردن خود از زندان و راهیابی دوباره به جامعه آزاد سود جوید. سبك قصه گویی در «سکوت بره‌ها»، مستقیم و عاری از تظاهر و تاخیر است و همه چیز، از شکل‌گیری وقایع تند بعدی خبر می‌دهد.

صحنه‌ی تندتر بعدی

مسلم است که انرژی و منطق موجود در هر یك از صحنه‌ها، تحقق یافتن صحنه‌ی تندتر بعدی را نوید می‌دهد. اما خط قصه و فرم قصه سازی، کاملاً یکسان نشان می‌دهد. جاناتان دم استعاره‌های شگفت انگیزی را بدست می‌دهد. در نمای آغازین فیلم، شاهد هستیم که کارآگاه استرلینگ از پستی و بلندیهای نفس گیر پارکی در نزدیکی محل کارش بالا و پائین می‌رود و خسته و نفس زنان و خیس عرق، مسیر را طی می‌کند تا به عنوان کارآموز کارآگاهی، خود را به آمادگی مطلوب برساند. دوربین، او را از دور به ما نزدیك می‌کند و با نمایی نسبتاً درشت مقابل ما قرار می‌دهد. در سکانس پایانی فیلم، دکتر لکتر را می‌بینیم که به آرامی با نمایی درشت مقابل ما نشسته است و پس از فرار از غل و زنجیر و کسب آزادی دوباره به قصد ارتکاب جنایات جدید، در کشوری دور در پی کشتن دوستی قدیمی و خوردن گوشت وی (!) است. دوربین «دم» او را تلفن بدست و در حال مکالمه با استرلینگ نشان می‌دهد و در نمای بعدی او به کندی از جای خود برمی‌خیزد و از مقابل دیدگان ما گذشته و به آرامی دور می‌شود. دوربین «دم» رفتن آرام او و گم شدنش را در میان جمعیت به مدت سه دقیقه فراروی ما می‌گذارد و تیتراژ آخر فیلم بر روی این صحنه نقش می‌بندد. آنچه جاناتان دم هوشیار، به عنوان «سکوت بره‌ها» تهیه کرده است، با مهارت قصه‌ای بسیار مهیج را بازگویی می‌کند و اسباب و اساس آثار تکان دهنده‌ی کارآگاهی در آن موجود است، اما چیزی که بیشترین جذابیت را به این فیلم می‌بخشد، رابطه‌ی غریب کشف حقایق است که مابین جودی فاستر (ایفاگر نقش کارآگاه جوان زن) و آنتونی هاپکینز بازیگر نقش پزشك دیوانه شکل می‌گیرد. این رابطه از توضیحات روانشناسانه و از چارچوب‌های شناخته شده‌ی اجتماعی فراتر می‌رود و هر چه که باشد، آنها را از بند و حصارهای درونی که روح شان را به زندان تالم کشانده است، می‌رهاند.

کم کاری و ناپیداشدن

جودی فاستر در ۲۹ سالگی، سابقه‌ی ۱۶ سال بازیگری در سطح اول سینمای جهان را دارد! او فقط ۱۳ سال داشت که با بازی در فیلم تحسین شده‌ی «راننده تاکسی» مارتین اسکورسیسی به سال ۱۹۷۶، خود را به جهانیان معرفی کرد. در این فیلم، او دختر جوانی بود که برای امرار معاش در نیویورك، به پلیدترین کارهای اجتماعی کشانده شد و سر آخر، کاراکتر رابرت دونیرو ـ در نقش راننده‌ای با نام «تراویس بیکل» ـ او را از چنگ فرد پلید و فساد پروری با بازی «هاروی کیتل» نجات داد. آنچه برای فاستر از آن سال تا سال ۱۹۸۸ رخ داد، گم شدن در دنیای شهرت، کم کاری، ناپیدا شدن و اکتفا به نقش‌های درجه دوم در فیلمهای درجه دوم بود. بازی درخشان در فیلم «متهم» (Acused)محصول سال ۱۹۸۸ و ساخته‌ی جاناتان کابلان، او را احیاء کرد. و از پرده‌ی ده سال خاموشی و بی‌تحرکی بیرون کشید. جایزه

اسکار بهترین بازیگر زن این سال، به پاس بازی در این فیلم به او اهداء شد و فاستر راهی را یافت که به دلایل مختلف، ۱۰ سال در ایام نوجوانی و جوانی، آنرا گم کرده بود. او در نقش کلاریس استرلینگ طی فیلم «سکوت بره‌ها» طوری ظاهر می‌شود که بیننده لحظه‌ای هم گمان نمی‌برد کاراکتر توصیف شده در کتاب هریس، می‌تواند فردی غیر از فاستر باشد! او لباس روحی و فیزیکی کلاریس استرلینگ را به آسانی به تن می‌کند و چنان ظرافت و دقتی را به کار خود وارد می‌نماید که فقط با تکیه بر آن می‌توان وارد جلد و وجود انسان دیگری شد و خصوصیات او را یافت. کلاریس استرلینگ در فیلم جاناتان دم، شخصیتی بی‌بهره مانده از پدر است که همواره می‌کوشد خود را از زیر بار یك شکست تازه، نجات دهد و تلاش او به این قصد صورت می‌گیرد که دیگران وی را شخصیتی سبك و انسانی کوچك نشمارند.

برای کشف حقایق

جاناتان دم تا آنجا که می‌تواند و حتی تا حد افراط، کلوزآپ‌های متعددی از چهره‌ی او می‌گیرد که طی آنها، چهره‌ای که برای کشف حقایق درهم فشرده شده است، جلب نظر می‌کند. جودی فاستر با این حالت، شبیه به پرچمی است که تحت نفوذ و اسارت بیگانگان درآمده است و از شوکت بدور مانده است. لکتر با دقت تیزبین ترین جامعه شناسان، در همان نگاه اول، ارزش‌های درونی این زن جوان را کشف و لمس می‌کند. لکتر خطاب به او می‌گوید: تو مانند شیئی تزئینی هستی که پیکر بیرونی‌ات را خوب جلا داده‌اند و شکلی کوچك و قشنگ به تو بخشیده‌اند اما از درون ویرانی. می‌دانم که هر چه داری، فقط ظاهری است». لکتر به سرعت تشخیص می‌دهد که درون این زن جوان، همان بچه‌ی یتیم چند سال پیش آرمیده است بدون اینکه در کاراکتر و طرز نگرش آن کودك، تفاوتی بوقوع پیوسته باشد.

دورترین نقطه‌ی خاطره‌ها

جاناتان دم نکاتی بکر را به بیننده‌های فیلم ارائه می‌دهد. صحنه‌های متوالی کلوزآپ از صورت دو کاراکتر اصلی که میله‌های آهنی قفس، فقط آنها را به اندازه‌ای ناچیز از هم دور نگه می‌دارد و نفوذ تا دورترین نقطه‌ی خاطره‌ها و اعتقادات و گرایش‌های آنان، حالتی پیچیده را ایجاد می‌کند. این کلوزآپ‌ها، نقطه‌ی اوج قصه گویی صریح «دم» است. چهره‌ی درهم رفته استرلینگ و صورت آرام و به حقیقت نایل آمده‌ی لکتر، تفاهم فکری دو انسان را می‌رساند. انسانی که حقایق و رازهای دلش را بازگفته و انسان دیگری که هرچند مریض و قاتل است اما استعدادی شگرف در کشف ناشناخته‌های روانی و اعتقادات جنایت آفرین دارد.

این همه غنای روحی و تصورات فلسفی و گرایش‌های ماوراءالطبیعه، چگونه در کار جدید دم که پیش از این گفتیم فیلمسازی سرخوش است، پدید آمده است؟ دم در پاسخ به این سئوال و سئوالات مشابه، طریقه‌ی غیرمستقیم روی آوردن به سایر نکات را به جای طریق قرار برمی‌گزیند و می‌گوید: «بنظر من الزامی است که بیننده خود را به جای کلاریس استرلینگ قرار دهد و از دیدگاه او به این ماجرا نگاه

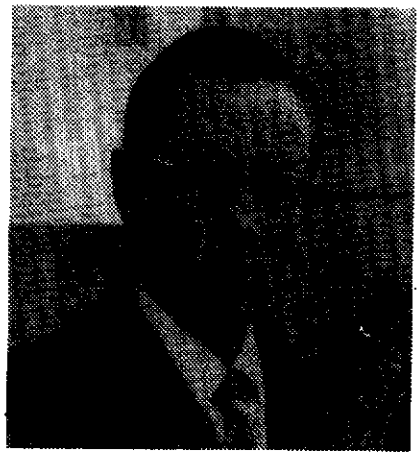

■ پس از تجربه «سوئینگ شیفت»، جاناتان دم، برای همیشه سنت‌های هالیوودی را کنار گذاشت

■ «سکوت بره‌ها» جدیدترین و تاریك‌ترین اثر سینمایی «دم»، تمام باورهای قبلی را در مورد کار او تغییر داده است.

کند. به این خاطر سعی کردم طوری فیلمبرداری کنم که در ۹۰ درصد اوقات، زاویه‌ی روی دادن حوادث در دوروبر او، نشان دهنده‌ی حالات و واکنش‌های او باشد. تماشاگر همیشه باید چیزهایی را ببیند که کلاریس می‌بیند و همان نگاه و عکس‌العمل او را داشته باشد. چرا که او برای ما و در قصه‌ی ما، مظهر بی‌گناهی و سرشار از عواطف ناشناخته و دنیایی عاری از پلشتی‌هاست و کسی است که مجبور است حقایقی تلخ را کشف و لمس کند.»

نگاهی عمیق

دم می‌افزاید: «بنابراین وقتی صحنه‌های رویارویی ومذاکرات رودرروی او و لکتر شکل می‌گیرد، ما باید نگاهی عمیق و منطبق بر خواستهایمان نسبت به این صحنه‌ها داشته باشیم. عده‌ای می‌گویند این مذاکرات شبیه به جلسات روانکاوی و اعترافات کاتولیك‌ها است و من این ایده و طرز نگرش را رد نمی‌کنم چرا که نزدیکی روحی مابین دو کاراکتر اصلی قصه، طی این صحنه‌ها، فراوان است و انگار جلسه‌ی اعتراف به گناهان و یا صندلی‌های مخصوص پزشکان روانشناس انتخاب شده است. نظر من از شروع تهیه‌ی فیلم این بود که باید از کلوزآپ‌های متعدد و فیلمبرداری «ساب جك تیو» استفاده کنیم. یکی از دلایلی که مداوماً با «تاك فوجی موتو» همکاری می‌کنم این است که او فیلمبرداری است که همیشه با ایده‌های تازه‌ای برسر یك فیلم ظاهر میشود. بسیاری از امور شامل نورپردازیها و نحوه فیلمبرداری را به فوجی موتو سپردم و فقط خواستم این بود که این فیلم شبیه سایر فیلمهای جنایی و علمی تخیلی روز که سنت‌های کلیشه‌ای را تعقیب می‌کنند، نشود. اعتقاد دیگر من این بود که سلول زندانی که محل ملاقات و مذاکرات استرلینگ و لکتر است تا سرحد امکان طوری باشد که فضای زندان را تداعی نکند و نمی‌خواستم فضا شبیه به فضای ملاقات با یك زندانی باشد. برداشت من این بود که محیط باید متفاوت با محیط‌های مشابه در سایر فیلمها باشد و ترسی خاص را در دل زنده کند. در مورد نوع توصیف دکتر لکتر سئوالهای زیادی از من شده است که در توضیح باید بگویم که خواست من در درجه اول این بود که به آنچه در کتابهای اژدهای قرمز و سکوت بره‌ها اشاره شده است؛ وفادار بمانم و او را به همان گونه توصیف کنم. وقتی این کتابها را می‌خوانید، شخصیتی را پیش رو می‌بینید که بکلی با سایر کاراکترهای موجود در کتابهای علمی ـ تخیلی ترسناك تفاوت دارد. خوشبختی من در این بود که برای ایفای این نقش بسیار خاص، «آنتونی هاپکینز» را داشتم که می‌دانست چه باید بکند و چه چیزهایی را باید ارائه دهد. او ظرایف و آنچه را که می‌طلبید درك کرد و طبق آن عمل کرد.»

نقشی عمده‌تر

یك نکته‌ی مهم در کارهای جاناتان دم این است که در بیشتر آثار او، زنها نقش عمده تری را دارند و مردان بعضی فیلمهای او، منفعل و کم کار و تماشاگر هستند و در همه حال، نقش اصلی و قصه عمده برخی فیلمهای او، به زنان مربوط می‌شود. وقتی در این مورد از او سئوال می‌شود، می‌گوید: «حقیقت این است که در جهان امروز ما که در آن مردان حرف اول را می‌زنند و در فضای زندگی روزمره در جای جای دنیا، زنان در میان مشکلات روزگار می‌گذرانند. زنان آنچه را که در این جوامع می‌خواهند به سختی کسب می‌کنند و به همین سبب، همیشه با نگاهی درجه دوم به امور آنان رسیدگی می‌شود و من نسبت به همین مساله است که عکس‌العمل نشان می‌دهم. من تا حدی هوادار و مدافع آنان هستم و می‌کوشم بیانگر مشکلات آنها باشم. مردان بعضی فیلمهای من نیز آن طور که می‌گویند ضعیف و کم کار نیستند و اگر زنهای این فیلمها، سهمی عمده‌تر دارند، به خاطر همان مسایلی است که گفتم و به این دلیل است که قصه در مورد آنان ساخته شده است و آنان کاراکترهای اصلی فیلم هستند. اصولاً دوست دارم مردان فیلمهایم طوری باشند که ایده و نمای مردان تسخیر ناپذیر و همیشه پیروز فیلمهای هیجان برانگیز دیروز و امروز را در اذهان زنده نکنند و کوشش من این است که ضعف‌ها و تزلزل این مردان را نیز به نمایش بگذارم.» جاناتان دم در مورد گزینش فیلمنامه‌هایی که دستمایه‌ی کارش قرار می‌گیرند، اظهار می‌دارد: «من فیلمنامه‌هایی را انتخاب می‌کنم که بپسندم و برای آنها احترام قائل شوم. درست است که همیشه قصه‌هایی که مربوط به برقراری روابط مابین نژادهای مختلف بوده، نظرم را بیشتر جلب کرده است. اما در عین حال هر فیلمنامه‌ای را که غنی باشد ارج می‌گذارم و برای کار انتخاب می‌کنم.»

یك داستان مشخص

مثلاً «یك چیز وحشی» فیلمنامه‌ای بود که وقتی بدستم رسید، آن را به شدت پسندیدم و برای ساختن فیلم بعدی‌ام، انتخاب کردم. «ای. ماکس. فرای» نویسنده‌ی آن، قصه را طوری شروع کرد که بیننده و خواننده گمان می‌برد با یك داستان مشخص و تفریحی و سبك روبروست.

اما درست در وضعی که این باور در وجود همگان ریشه می‌دواند، او تغییر موضع می‌دهد و به قصه، حالتی کاملاً متفاوت و بسیار بسیار جدی و حتی ترسناك می‌دهد. این قصه، نشانگر همان ایده‌ای است که بعضی‌ها در مورد آمریکا دارند و براساس آن، زندگی ظاهری را در این کشور، شیرین و عاری از خطر و زندگی حقیقی در آنرا دشوار و خطرساز می‌دانند. از یاد نبریم که در ظاهر، شما چیزهای شیرینی را در زندگی روزمره آمریکا مشاهده می‌کنید، اما به نظر می‌آید که در پشت پرده و در سطح زیرین، خطرهای بزرگی آرمیده است. «یك چیز وحشی» بیانگر همین نکته و انعکاس‌دهنده‌ی این طرز برداشت بود و به این خاطر، آنرا پسندیدم. این سناریو بدست من رسید و به من فرصتی بخشید تا نسبت به این سوژه عکس‌العمل نشان دهم. اصولاً همیشه برنامه‌ی کار من همین بوده است: «واکنش نشان دادن به کارهای خوب فیلمنامه‌نویسان.»

دم همچنین می‌گوید: «اینکه «سکوت بره‌ها» نیز مانند «یك چیز وحشی» و «زن گانگسترها» فیلمی با تکیه بر کاراکتر اصلی زن است، مرا به شوق می‌آورد و اصولاً عیبی در این مسأله نمی‌یابم.»

فرصت‌های موجود

«طی قصه، توماس هریس متلك‌هایی آبدار به سیستم تشکیلاتی و دولت آمریکا می‌گوید و از فرصت‌های موجود استفاده می‌کند و برداشتم این است که فیلم من نیز چنین می‌کند.» دم در مورد میزان خلاقیت کارگردان در تولید هر اثر سینمایی می‌گوید: «شما گروهی از هنرپیشه‌ها و کادرهای فنی را گرد هم می‌آورید و از آنها کاری گروهی را طلب می‌کنید. پس لازم نیست که همه آنچه را که این گروه قرار است عرضه دارند، در ذهنتان خلق کنید. وقتی بودجه کمی در اختیار دارید و زمان کمی را برای شما قایل شده‌اند، فرض شما بر این است که باید همه چیز را بدانید، اما اگر گروه اطرافیان شما پخته باشند درمی‌یابید که ارجح آن است که کمتر جوش بخورید و با آرامش به ظرایف بپردازید و اجازه دهید تا هرکسی جای خود را پیدا کند. شاید بپرسید از ابتدا راضی به ساختن فیلمی همانند «سکوت بره‌ها» که راجع به قاتل یك سری از زنان و مردان است بودم، یا نه؟ که در پاسخ باید بگویم به هیچ وجه در آغاز این اشتیاق را نداشتم. اما هنگامی که کتاب را خواندم، از آن لذت بردم و وقتی کمپانی سازنده، متن فیلمنامه را برایم فرستاد تا نظرم را در مورد قبول یا عدم پذیرش کارگردانی آن اعلام دارم، اشتیاقم نسبت به سوژه دوچندان شد. با سر به سمت آن پیش تاختم. از اینکه مجبور می‌شدم با کاراکترهایی این چنین و موجودات توصیف شده در کتاب هریس، سر و کله بزنم و آنها را بر پرده سینما بسازم و جدّی، فراوان در من پدیدار می‌شد. این قصه‌ای بود که برخی شخصیت‌های پیچیده و تم‌های داستانی جالب در آن به چشم می‌آمد و ابعاد ماجرا و کاراکترها، حیرت آدمی را برمی‌انگیخت. بگذارید به همان مسأله‌ی قرارداشتن زنان در مرکز فیلمها رجعت کنیم. از زمانی که با راجر کورمن روی سری فیلمهای معروف «بی» او شروع به کار کردم، عاشق سوژه‌هایی شدم که به شکلی حول محور یك کاراکتر زن می‌گردند و مرکزیت را به یك زن سپرده‌اند. از همان زمان می‌خواستم فیلمهایم یك سخنگوی زن داشته باشند و در پیشاپیش محورهای خود، یك زن را به عنوان مرکز ثقل و شخصیت اصلی معرفی کنند. اما نه یك زن معمولی فارغ از دردسر و عاری از نکات منفی و بی‌خیال نسبت به وقایع زندگی و نه یك زن بی‌حرکت، بلکه زنی که در کوره‌ی مصایب زندگی افتاده و مجبور به مبارزه با مشکلات شده باشد، زنی در تنگنا، زنی که مأموریتی ویژه داشته باشد. همیشه فکر می‌کنم که آیا سوژه‌ی انتخابی، روی من به عنوان یك سینمارو اثر لازم را دارد واگرداشته باشد، در هیأت یك کارگردان با آن سوژه چه می‌توانم بکنم.»

دیدگاهی واقع‌بینانه

کارهایی که دم می‌تواند با سوژه‌های مورد نظرش انجام دهد فراوان است. برای اینکه از این کارها سر درآورید و متوجه شوید که بالاخره جاناتان دم کدامیك از شخصیت‌های سه‌گانه‌ی مطرح شده در آغاز این مطلب را دارد، دیدن فیلم سکوت بره‌ها الزامی جلوه می‌کند. شکی نیست که سکوت بره‌ها از دیدگاهی واقع‌بینانه برهم زدن همه‌ی چیزهایی است که دم تا به حال انجام داده است و رفتن به راهی خلاف و متفاوت با راههای گذشته‌ی اوست، اما خود او اصرار می‌کند که چنین نیست و مردم بیش از حد روی این فیلم تکیه کرده‌اند. برخی دیگر به جوانب ظاهری تکیه می‌کنند و می‌گویند که برای نخستین بار، یك فیلم «دم» به جمع پرفروش‌ترین فیلمها پیوست و نه تنها از رقم یکصد میلیون دلار فروش فراتر می‌رود، بلکه رقم ۲۰۰ میلیون دلار را نیز در سطح جهان پشت سر می‌نهد. گروهی دیگر، سکوت بره‌ها را جدا شدن کامل دم از اصول فیلمسازی مورد علاقه‌اش در گذشته می‌دانند، اما پاسخی بر این اتهام نیز وجود دارد و آن این است که سکوت بره‌ها سراسر جدی و مبتنی بر خشونت روح، سرشار از تاریکی، توأم با تمی سریع و حرکات غیرعادی است و از این نظرها، هر گوشه‌ی این فیلم، همانند سایر کارهای دم نشان می‌دهد. از نقطه‌نظر طرح‌بندیها و طراحی‌های سینمایی، سکوت بره‌ها طرز حرکت سایر فیلمهای کشتار زنان و زنان را به دست یك قاتل دیوانه تعقیب نمی‌کند و راه منحصر به فردی دارد. شاید بتوان گفت که خلاقیت فیلم بیشتر از کتاب «توماس هریس» است، چرا که اصولاً قصه‌ی آن، قصه‌ای با بافت و طرز بیان سینمایی است و دوربین آدمی خلاق مثل دم، می‌تواند بیشتر به آن جان ببخشد. دم نقش خود را به عنوان عاملی که باید در روند قصه دخالت کرده و نکات جدیدی در آن ایجاد کند، درك می‌کند و بخصوص با انتخاب هنرپیشه‌های خاص و پدید آوردن حالت و جلوه‌ای ویژه، سکوت بره‌ها را به اوج می‌رساند، یك مسأله‌ی مهم این است که برخلاف تمام فیلمهای قبلی دم، حتی یك مسأله‌ی مرتبط با زندگی قشرهای عادی مردم و نکته‌ای که به شکلی یادآور سنت‌ها و روند سلوك نژادهای مختلف باشد در این فیلم جدید دم دیده نمی‌شود و هرچه بیشتر بدنبال این موارد بگردید کمتر در یافتن آنها موفقیت خواهید یافت.

سوژه اصلی

اما در این نیز تردیدی نداشته باشید که نگرانی و سوژه اصلی مورد نظر دم همچنان در جای خود باقی است و آن تعقیب زندگی غیرمتعارف یك زن است که این بار در سیما و سلوك کلاریس استرلینگ متجلی می‌شود. این کارآموز حرفه کارآگاهی، جدیدترین پیکری است که دم برای نشان دادن گرایش خود به مسایل مادی و معنوی زندگی زنان انتخاب کرده است.

نمای آغازین فیلم، همان طور که پیشتر هم اشاره کردیم، زن جوان و عادی را که خیس عرق است و در حال دویدن در پارك و بالا رفتن از یك سربالایی است، نشان می‌دهد. زنی که می‌تواند هرکس ـ شامل یك کارآموز کارآگاهی درحال تمرین ـ باشد و در عین حال، بیش از اندازه معمولی نشان می‌دهد. او برای چه می‌دود؟ آیا فقط مسأله‌ی انجام تمرینات حرفه‌ای مطرح است و یا اینکه او می‌خواهد از دست قاتلی که هنوز گذارش به او نیفتاده است فرار کند؟ و یا اینکه قصد او، فرار از گذشته‌ی خود و زندگی پشت سر گذاشته شده و یا حتی رهایی از وجود خویشتن و خصوصیات فردی خود است؟ انگیزه‌یابی و تلاش برای رسیدن به مدارجی نامعلوم است که او را وامی‌دارد که به سمت‌هایی ناشناخته حرکت کند و لحظه‌ای از حرکت بازنایستد. او می‌خواهد پیوسته تغییر کند وهمواره تکامل یابد و بهتر شود. او می‌خواهد به یك چیز کاملاً جدید بدل شود. همان طور که کاراکتر جالب آنجلا ـ با بازی میشل فایفر ـ در فیلم قبلی او با نام «زن گانگسترها» طالب دستیابی به آن بود و همان طور که چند کاراکتر دیگر در فیلمهای پیشتر دم، خواهان کسب آن نشان می‌دادند. همه‌ی اینها به ما می‌گوید که برغم تقسیم شدن جاناتان دم به چند فیلمساز متفاوت و بدل شده او به کاراکتری با هویت‌های کاملاً متفاوت طی ۲۰ سال اخیر، فقط یك جاناتان دم داریم. جاناتان دمی که می‌خواهد زندگی کامل و جدیدتری برای خود بسازد و مانند کاراکتر زن قصه‌هایش، به زندگی تازه‌ای دست یابد. تفاوت دم با این کاراکترهای زن این است که او راه دستیابی به زندگی جدید را سریعتر و کم‌دردسرتر از آنها کشف می‌کند.

آموزشگاه علمی
آزاد دخترانه

معلم

از ۱۲ دی

برای کلاسهای: کنکور
(عمومی، اختصاصی)
رشته های تجربی ریاضی فیزیک
علوم انسانی و تکدرس تقویتی اول
تا چهارم دبیرستان ثبت نام می نماید

کلاسها در دو نوبت صبح و عصر
تشکیل می شود

نشانی: تهرانپارس تقاطع بزرگراه رسالت
و رشید نبش ۱۶۰ غربی
تلفن ۷۸۳۳۰۶_۷۷۰۹۹۲

مجموعه آثار

استاد ابوالحسن صبا

در یک آلبوم ۵ کاسته

اجراء ویلن استاد شاهکار بند
همراه با تنبک پرویز صراف

منتشر شد

تلفن مراکز پخش مؤسسه نمونه
۳۱۲۵۴۴-۳۹۳۴۴۰

سال نو، طرح نو
مژده به علاقمندان کتاب
در سراسر کشور

پیک کتاب نخستین مرکز ارسال کتاب به صورت اشتراک برای علاقمندان به تهیه کتاب نموده است علاقمندان به کتابهای رمان، روانشناسی، تاریخی، سینما، موسیقی، نقاشی، شعر، کمک آموزشی، پیش دانشگاهی کنکور، زبان انگلیسی و فنی می توانند با ارسال یک نامه به آدرس پیک کتاب در این مرکز مشترک شوند

پیک کتاب صندوق پستی ۱۳۱۴۵_۱۸۳
تلفن: ۶_۶۶۶۹۵۲

شرکت کتاب و نوار زبان سرا

قابل توجه آموزشگاههای زبان، مهدکودکها و علاقه‌مندان به فراگیری زبان

جدیدترین دوره های آموزش زبانهای زنده دنیا با نوار

تهران_خیابان انقلاب اول وصال شیرازی پلاک ۲۷

۶۶۲۶۱۲